

فصل‌نامه علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال پنجم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۴۰۱ (۲۹-۴۴)

مقاله پژوهشی

Doi: 10.22034/JMZF.2023.376874.1134

DOR: 20.1001.1.26453894.1401.5.12.2.8

تحلیل تأثیر شاهنامه بر نام‌گذاری‌های دوران غزنوی و سلجوقی

به کمک نظریه تاریخ ذهنیت‌ها

مصطفی آرزومند لیالکل^۱

چکیده

تأثیر شاهنامه در ذهنیت ایرانی ابعاد مختلفی دارد که جنبه‌ای از آن، تأثیری است که بر نام‌گذاری‌های ایرانیان بر فرزندان‌شان نمود یافته است. از آنجاکه در مطالعات شاهنامه از منظر تاریخ ذهنیت‌ها در شکل‌دهی روح زمانه‌های مختلف به شاهنامه توجه نشده است، بررسی و تحلیل نمودهای آن می‌تواند افقی جدید در مطالعات شاهنامه پیش‌روی ما بگشاید. در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است، از دیدگاه تاریخ ذهنیت‌ها (ذهنیت عامه)، تأثیر شاهنامه بر نام‌گذاری‌های اعیان در دوران غزنوی و سلجوقی بررسی شده است تا نمودی از این تأثیر بر ذهنیت عامه و روح زمانه دوران غزنوی و سلجوقی آشکار شود. یافته‌ها نشان می‌دهد پس از مدتی که از زمان حضور این حاکمان در ایران می‌گذرد، نام‌هایی که برای فرزندان خود برمی‌گزینند، ایرانی - شاهنامه‌ای می‌شود و این رویکرد حاصل تأثیر شاهنامه بر رفتار اعیان از مجرای پندارهای عامه و ذهنیت عامه است که روح زمانه ویژه‌ای منطبق با گرایش‌های ایرانی - شاهنامه‌ای را در فضای اندیشگانی جامعه به وجود آورده بود.

واژه‌های کلیدی: دوران غزنوی و سلجوقی، نام‌گذاری، تاریخ ذهنیت‌ها، روح زمانه، شاهنامه.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.

۱. مقدمه

بین حماسه به‌عنوان یک ژانر و تاریخ، به‌مثابه بستر وقوع حوادث و بازشناسی و ریشه‌یابی زمینه‌ها و عوامل پدیده‌های مختلف انسانی پیوندی ناگسستنی و ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. هگل حماسه ملی هر کشور را شناسنامه و کتاب هویتی آن کشور خوانده است (Hegel, 1975: 1040). چنین گزاره‌ای می‌تواند مانیفستی برای بازخوانی فلسفه حماسه‌سرایی ملی به شمار آید. بی‌گمان کتاب ملی - که بازنمایی هویت جمعی و قومی در گذرگاه تاریخی هر ملت از شکل‌گیری تا استقرار است - سندی ماندگار و مهم در بازشناسی هویتی و معرفتی است و به همین اعتبار تأمل ژرف در مناسبات پیرامنتی و پسامنتی آثار فاخر و شکوهمند ملی و حمایت ذهنیت عامه از آن، تاریخ شکل‌گیری ذهنیت و رفتاری را برای مخاطبان عام و خاص آشکار می‌سازد. شاهنامه در میان آثار ادبی فارسی چنین جایگاهی دارد و بازاندیشی تاریخی و فلسفی به عوامل این شکل‌گیری و استمرار و نفوذ آن در تاریخ ذهنیت عامه می‌تواند راهگشای شناسایی عمیق‌تر هویت ملی به شمار آید.

اگر بپذیریم که «نوشتارهای تاریخی مشتمل است بر بررسی تحول دریافت آدمی درباره گذشته و روابط چندگانه بین نسل‌های زنده و پیشینیانشان» (باترفیلد، ۱۳۸۵: ۹۴۰)، ناگزیریم برای بررسی این تحول، آثار ادبی و هنری جوامع را مطالعه کنیم و به حوزه مطالعات فرهنگی و تاریخ ذهنیت و تفکر عامه وارد شویم، با این دیدگاه که «در تاریخ اندیشه‌ها همواره تعدادی مفروضات درباره مسیر تاریخ یافت می‌شود؛ یعنی نحوه کردار آدمیان و انگیزه‌های آن، خواه آن را بازشناسند و خواه نشناسند که طرز تلقی‌های مأخوذ آنان را نسبت به مسائل عمده تاریخی تبیین می‌کند» (واسپینجر، ۱۳۸۵: ۱۳۵-۱۳۶).

از آنجاکه در مطالعات فرهنگی و رویکرد تاریخ ذهنیت‌ها، توجه به عامه و «پندار عامه» یا توده‌گرایی در مقابل «کردار نخبگان» یا نخبه‌سالاری (Aristocratie) مورد نظر است و مورخان تاریخ ذهنیت‌ها به بازنویسی تاریخ از سطوح فروتر معتقدند، بررسی شاهنامه از این دیدگاه علاوه بر گشودن راهی جدید در شاهنامه‌پژوهی، چرایی

و چگونگی رد و قبول شاهنامه در دوره‌های متفاوت را دقیق‌تر بیان می‌کند. اثری که شاهنامه در ذهن و زبان ایرانی نهاده و جلوه‌های متفاوت آن و شکل‌دهی جهان‌اندیشه و جهان‌بینی ایرانی و تأثیر بر عملکردها و برساختن مفاهیم و نمادهای جمعی، با کمک تاریخ ذهنیت‌ها قابل بررسی و شناخت است.

طبیعتاً وقتی فضای اندیشگانی جامعه‌ای در حال تغییر است. این تغییر ابتدا در واژگان و زبان و به‌تدریج به سطح مفاهیم جمعی و در انواع هنرها جلوه می‌کند و با تغییر زیبایی‌شناسی عمومی، جهان‌اندیشگانی دچار تغییر می‌شود؛ در نتیجه جامعه به برساختی جدید از مفاهیم در فرهنگ و زندگی روزمره می‌رسد و ارزش‌ها تغییر یافته، به‌مرور روح زمانه عوض می‌شود و در طی دوره‌ها، تبدیل به روح قومی و ملی می‌گردد. برای نمونه تغییر در نام‌گذاری‌ها نمونهٔ بارزی از تغییر در مفاهیم، ارزش‌ها و عمل‌کردها است. آنچه باعث این تغییرات یا جهت‌گیری‌های عمومی جامعه‌ای می‌شود، باید توان به دوش کشیدن تمام جنبه‌های روحی زمانه را داشته باشد و دارای بنیانی استوار در تاریخ‌اندیشه و ذهنیت مردم باشد تا بتواند ارزش و ذهنیتی جدید و ماندگار بیافریند. «حضور و بقای بیش از هزارسالهٔ شاهنامه در نوسان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که جامعهٔ ایران پیوسته با آن درگیر بوده است، بیانگر آن است که شاهنامه ظرفیت انطباق با روحيات جمعی و آرمان‌های انسان ایرانی را در طول روزگاران ممتد و مستمر دارا بوده است» (ازغندی و مستکین، ۱۳۹۲: ۳۰). بنابراین واکاوی پیرامتنی و پسامتنی به کمک مطالعات فرهنگی و تاریخی در شاهنامه - که به بهترین شکل چارچوب‌های ذهنی جامعهٔ ایرانی را بازنمایی می‌کند - می‌تواند راه‌گشای ما به‌سوی ارائهٔ پیوست فرهنگی مطلوب در سراسر تاریخ فرهنگی ایران باشد. شناخت چگونگی این مهم با کمک نظریهٔ «تاریخ ذهنیت‌ها» یا همان «تاریخ ذهنیت عامه» مقدور می‌گردد.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

اساساً یکی از نشانه‌های تحول و تغییر ذهنیت‌ها، تحول و تغییر در نام‌گذاری‌ها است. معمولاً در هر دوره‌ای بنا بر ذهنیت غالب و ساری در جامعه و روح زمانه حاکم بر فضاهای ذهنی و فکری و فرهنگی و اجتماعی، انتخاب‌های متفاوت از جمله انتخاب نام فرزندان، معنی‌دار می‌شود، به طوری که می‌توان با بررسی فرهنگ نام‌های هر دوره و چگونگی تحول نام‌گذاری‌ها، به تغییر ذهنیت جامعه و طیف‌های متفاوت روح زمانه در برهه‌های تاریخی پی برد و به کمک آن فهمید که مردم هر دوره چه می‌اندیشیده‌اند و ارزش‌های ذهنی و جمعی آن‌ها چه بوده است. در این پژوهش سعی بر آن است تا به کمک نظریه تاریخ ذهنیت‌ها، تأثیر شاهنامه بر نام‌گذاری‌های دوران غزنوی و سلجوقی به‌عنوان یکی از نشانه‌های تغییر در روح زمانه و تأثیرپذیری رفتارهای اعیان از پندارهای عامه تبیین شود. در این پژوهش به این سؤال پاسخ داده می‌شود که یکی از نموده‌های تأثیر شاهنامه در اعمال اعیان اغلب بیگانه با اندیشه‌های ایرانی در دوران غزنوی و سلجوقی، تأثیری است که در نام‌گذاری‌های افراد آشکار شده است. این تأثیر از چه طریقی و چگونه بوده است؟

۱-۲. اهداف و ضرورت تحقیق

هدف در این پژوهش، توصیف و آشکار ساختن نمودی از تأثیر شاهنامه بر اعمال اعیان از طریق پندارها و ذهنیت عامه است. با وجود نموده‌های مختلف این تأثیر، چندان توجهی به این جلوه‌های متفاوت در پژوهش‌های شاهنامه نشده است؛ بر این اساس در این پژوهش تأثیر شاهنامه از طرق پندارهای عامه بر نام‌گذاری‌های اعیان در دوران غزنوی و سلجوقی بررسی می‌شود.

در تحقیقات ایرانی از گذشته تاکنون به روش تاریخ ذهنیت‌ها یا روشی نزدیک به آن، که مسائل و تحولات را از مجری پندارهای عامه و تاریخ ذهنیت‌ها همان‌که نزد مورخان ذهنیت، «تاریخ از پایین» نامیده می‌شود، به تحولات روحی زمانه و قومی و ملی و جهان‌اندیشگانی ایرانی پرداخته نشده است و به تبع آن، مطالعات شاهنامه نیز

دارای چنین وضعی است. این کمبود در مطالعات ایرانی و به‌طور ویژه در مطالعات شاهنامه، پرداختن به چنین پژوهش‌هایی را ضرورت می‌بخشد.

۱-۳. پیشینه تحقیق

اندیشمندان ایرانی و غیر ایرانی درباره شاهنامه و فردوسی پژوهش‌های متعددی انجام داده‌اند و همایش‌ها و نشست‌های گوناگون در بازشناسی فردوسی و شاهنامه او و حتی مقایسه این اثر بزرگ با حماسه‌های بزرگ جهانی انجام گرفته است. تحقیقات پراکنده - که گاه از پراکنده‌گویی نیز در امان نمانده‌اند - در حوزه شاهنامه‌پژوهی فراوان است که خود نشان از نفوذ شاهنامه در ذهن و زبان ایرانی است؛ اما در خصوص تاریخ ذهنیت عامه باید گفت، تاریخ ذهنیت عامه در سالیان اخیر در ایران با ترجمه چند کتاب در زمینه فلسفه تاریخ و روش‌شناسی تاریخ مطرح شده است. چند مقاله و پایان‌نامه نیز در حوزه معماری ایرانی با تکیه بر تاریخ ذهنیت عامه نوشته شده است که از جمله آن:

- پایان‌نامه کارشناسی ارشد نازنین شهیدی با عنوان «درآمدی بر تاریخ فرهنگی معماری ایران» (۱۳۹۰) با راهنمایی مهرداد قیومی بیدهندی در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی و نیز مقاله «درآمدی بر تاریخ ذهنیت عامه در معماری ایران» (۱۳۹۱)، از مهرداد قیومی بیدهندی و امید شمس در مجله مطالعات معماری ایران چاپ شده که در هر دوی آن‌ها، آثار معماری ایرانی از دیدگاه تاریخ فرهنگی و ذهنیت ایرانی بررسی شده است.

- مقاله «تاریخ فرهنگی» نوشته جان آر. هال به ترجمه عباس احمدوند در مجله «کتاب ماه تاریخ و جغرافیا» آمده است که در آن نویسنده سعی دارد روش و چارچوب مطالعات فرهنگی را معرفی و مشخص کند.

- نخستین پژوهشی که از منظر تاریخ ذهنیت عامه به شاهنامه و تأثیر آن بر ذهن و زبان ایرانی پرداخته است، رساله دکتری مصطفی آرزومند لیالکل با عنوان «تحلیل نقش شاهنامه در ذهن و زبان ایرانی در دوره غزنوی و سلجوقی بر اساس نظریه تاریخ

ذهنیت عامه» (۱۴۰۰) است که به راهنمایی سید علی قاسم‌زاده در دانشکده ادبیات دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) دفاع شد و همچنین مقاله «تاریخ ذهنیت و مطالعات شاهنامه» (۱۴۰۰) از مصطفی آرزومند لیالکل و سید علی قاسم‌زاده در مجله پژوهش‌نامه ادب حماسی چاپ‌شده است که در آن نویسندگان سعی کرده‌اند تاریخ ذهنیت عامه را به‌عنوان روشی نو در مطالعات شاهنامه معرفی کنند. جز این هیچ کتاب یا مقاله مستقل، به شاهنامه از منظر تاریخ ذهنیت عامه و تأثیری که در ذهن و زبان ایرانیان داشته نپرداخته است. پرداختن به تأثیر شاهنامه بر نام‌گذاری‌ها در دوره‌ای خاص که حاصل تغییر در ذهنیت‌ها و روح زمانه است، افق جدیدی در مطالعات شاهنامه و همچنین مطالعات ایرانی می‌گشاید.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱. شاهنامه و ذهنیت ایرانی

همواره در معرفی و شناخت بنیادهای هویتی و معرفتی، حماسه رکنی جدایی‌ناپذیر است. متفکرانی چون ارنست کاسیرر (Ernst Cassirer) و گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung) در شکل‌گیری هویت ملی - تاریخی ملت‌ها برای حماسه‌های ملی نقش مهمی قائل‌اند. کاسیرر معتقد است «هر ملتی تاریخ خود را نه بریده از الگوهای کهن خویش بلکه منطبق و هماهنگ با آن می‌سازد» (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۱۵۰). سخن کاسیرر می‌رساند که ارزش‌ها، آرزوها و عملکردهای هر ملتی بر مبنای الگوهایی شکل می‌گیرد که در حافظه قومی و ملی آن‌هاست، هرچند امکان دارد این الگوها در ترکیب و شکل متفاوتی بر ساخت شود. در واقع حافظه قومی گرایش به مفاهیمی را توجیه می‌کند؛ اما ارائه ترکیبی معین از آن مفاهیم تحت تأثیر سیاست و حکومت است. «شکل و محتوای حماسه به معنای واقعی، جهان‌بینی کامل و تجلی عینی روح ملی است» (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۲).

در شکل‌گیری و استمرار ملیت و فرهنگ ایرانی الگوهای ذهنی و ایده‌های جمعی که ریشه در اسطوره و حماسه ملی دارد، همواره نقش مهمی داشته است و دارد.

ارتباط و استمرار این الگوها در ذهنیت ایرانی، مدیون فردوسی است. شاهنامه او «منبعی بسیار غنی از میراث مشترک ایرانیان است که در آن می‌توان استمرار هویت ایرانی را از دنیای اسطوره‌ها و حماسه‌ها آشکار دید» (خطیبی، ۱۳۸۵: ۶۹). شاهنامه تنها نمودار گرایش‌های یک لایه اجتماعی و یک نوع ارزش آیینی یا یک ذهنیت مسلط نیست و تمام ابعاد ذهنی گرایش‌های مختلف ایرانی در آن نمود یافته است. در شاهنامه «زندگانی یک قهرمان، صورتی از تبلور ذهن قومی است که نمی‌تواند صرفاً برآمد یک سنت خودبه‌خودی باشد» (مختاری، ۱۳۷۹: ۵۳). «شاهنامه رابطه برخی از پهلوانان خود به‌ویژه رستم، سهراب، زال و غیره را در هم‌بستگی پهلوانان و شاهان به‌گونه‌ای برقرار کرده است که قابلیت بیشتری برای طرح و تبلور آرزوهای قومی و کشش و کش‌مکش‌های درونی انسان داشته باشند و در این میان جهان‌پهلوان بیش از همه تبلور نهایی کل سازمان ذهنی ایرانی و انسان حماسی است» (همان: ۱۱۸). البته مقصود این نیست که اقتضات فرهنگی و اجتماعی دوران تغییرنیافته است؛ بلکه هدف این است که اشتراکی در روحیه ایران‌گرایی و ادراک و احساس عمل قهرمانی یا نیاز به آن همواره با شدت و ضعف‌هایی در تاریخ ایران وجود داشته است و پذیرفتنی است اگر به نقل از علامه قزوینی گفته شود «هر ایرانی در هر طبقه و درجه‌ای که باشد نسبت به حال خود مقدار عظیمی از ملیت خود را مدیون فردوسی است» (افشار، ۱۳۵۵: ۳۵).

شاهنامه توانسته است با تأثیر شگرف بر ذهنیت عامه ایرانی و شکل دادن روح زمانه، از این طریق بر اعمال اعیان نیز راه یابد و در رفتار اعیان هرچند بیگانه با فرهنگ ایرانی ظهور یابد. از مواردی که می‌توان جلوه‌ای از تأثیر شاهنامه را بر ذهنیت ایرانی و روح زمانه نشان داد، اثری است که بر نام‌گذاری‌ها و گزینش نام فرزندان اعیان و حاکمان نهاده است. باید در نظر داشت اغلب این نام‌گذاری‌ها از روی میل و علاقه شخصی و نسب خانوادگی و قومی یا حتی دینی و اعتقادی شاهان و اعیان نبوده است؛ چراکه حاکمان اغلب این سلسله‌ها از نظر نژاد ایرانی نبودند و دینشان اسلام شده بود. بنابراین اگر می‌بایست اسامی‌ای بر مبنای ریشه‌های خانوادگی و قومی یا بر

پایه دین پذیرفته‌شده خود برمی‌گزینند، طبیعتاً اسامی غیر ایرانی انتخاب می‌کردند؛ اما می‌بینیم که در نام‌گذاری‌ها گرایش به نام‌های ایرانی شکل می‌گیرد و دستگاه مفهومی و ذهنی این دوره ایجاب می‌کرد که تحت تأثیر ذهنیت عامه و روح زمانه و پاره‌ای از ملاحظات سیاسی و فرهنگی متأثر از ذهنیت عامه، نام‌های ایرانی بر فرزندان شاهان و حاکمان نهاده شود و این نشان‌دهنده قدرت نفوذ شاهنامه در ذهن و زبان ایرانی از عوام تا اعیان است و تأثیر ذهنیت عامه را بر رفتار اعیان اثبات می‌کند.

۲-۲. نام‌گذاری شاهان و اعیان برگرفته از ذهنیت ایرانی متأثر از شاهنامه

در سده‌های سوم و چهارم که فرهنگ عربی و تفکر اسلامی تمام فضاهای سیاسی و حاکمیتی جامعه را در سیطره خود داشت و سعی داشت تمام فضای اندیشگانی جامعه را اشغال کند و در گوشه و کنار کشور حکومت‌های ایرانی، قدرت مقابله نظامی و سیاسی کافی برای مقابله با فرهنگ مهاجم را نداشت، شاهد آنیم که نام‌ها بیشتر عربی-اسلامی است.

این مورد درباره سامانیان که حکومتی ایرانی بودند مشخص است، چنان‌که سامان خدات که جد آن‌ها بود و «از نجبای بلخ بود به خدمت اسد بن عبدالله حکمران خراسان رسیده، از کیش زرتشتی دست برداشت و مسلمان شد.» (لین پول، ۱۳۶۳: ۱۱۸) برای فرزندان خود اسامی عربی - اسلامی برمی‌گزیند؛ اما نام‌گذاری در نقاط و ممالکی که فرهنگ عربی - اسلامی به هر دلیلی نتوانسته بود در آنجا گسترش یابد، هنوز بر سبک و سیاق ایرانی ادامه داشت؛ به‌عنوان مثال در مناطق شمالی کشور اگر در نام‌های امرا و فرزندانشان دقت کنیم، بیشتر به نام‌های ایرانی برمی‌خوریم. اغلب محققان این نام‌گذاری‌ها را نشانه گرایش به ملیت ایرانی این امرا و حکومت‌ها دانسته‌اند؛ اما نباید فراموش کرد که به علت نفوذ کم‌تر فرهنگ اسلامی در آنجا و مقابله و مقاومتی که میان آن مردم در برابر فرهنگ عربی - اسلامی وجود داشت، ذهنیت عامه و روح حاکم بر جامعه و فضای اندیشگانی مردم آنجا، چنین نام‌هایی را

ایجاب می‌کرد و انتخاب نام‌های ایرانی از سوی امرا و حاکمانشان یک انتخاب نبود؛ بلکه واکنشی نسبت به گرایش‌های ذهنی و تمایلات مردم آن ناحیه بود. از نیمه قرن چهارم تحت تأثیر شکل‌گیری حکومت‌های ایرانی و توده‌های مردمی که به رواج حماسه و افسانه‌های ملی توجه نشان می‌دادند و موقعیت بروز و رواج اندیشه‌های ایرانی فراهم شد، شاهد آنیم که به تدریج نام‌گذاری فرزندان در دربارهای شرقی و مرکزی و دیگر نقاط ایران نیز به سمت نام‌های ایرانی گرایش یافت تا حدی که ترکان غزنوی و سلجوقی نیز با این که از نظر نسب خانوادگی و فرهنگ قومی ترک بوده و از نظر دینی و سیاسی وابسته به حکومت عربی - اسلامی خلفا بودند، از اواسط دوران فرمانروایی ایشان نام‌هایی که برای فرزندان خود برمی‌گزینند، نام‌های ایرانی و ملی است.

آنچه در این تغییر گرایش‌ها بسیار مؤثر بوده است، سرایش شاهنامه‌های متعدد است که به شاهنامه فردوسی ختم شد. بعد از سرودن شاهنامه فردوسی و رواج آن شاهد تغییرات اساسی در نام‌گذاری‌ها هستیم. در واقع «چنان که در اسامی و نام‌هایی که مردم بر فرزندان خود می‌نهادند دقت شود، پس از فروپاشی حکومت ساسانی بسیاری از اسامی ایرانی رو به فراموشی نهاد و اسامی عربی بر فرزندان گذاشته شد. با سرودن شاهنامه و احیای مجدد فرهنگ ایرانی، فضای دیگری به وجود آمد؛ بنابراین تحولی در نام‌گذاری فرزندان حاصل شد که شروع تحول در اسامی را در پایان حکومت غزنویان و پس از سروده شدن شاهنامه می‌توان ملاحظه کرد» (سرافرازی، ۱۳۹۲: ۳۰۰). برای نشان دادن این تحول در نام‌گذاری‌ها که در واقع می‌تواند از معیارهای تاریخ کمی برای تحلیل تاریخ ذهنیت عامه باشد، به بررسی اسامی پادشاهان سلسله‌های حاکم بر ایران قرون چهارم تا ششم می‌پردازیم:

۲-۲-۱. آل زیار (نام و مدت فرمانروایی)

مرداویج (۳۱۹ تا ۳۲۳ ه.ق) / وزیری به نام فرهاد دارد. / وشمگیر (۳۲۳ تا ۳۵۷ ه.ق) / دو فرزند به نام‌های بیستون و قابوس دارد / بیستون (۳۵۷ تا ۳۶۶ ه.ق) / قابوس (۳۶۶

تا ۳۷۱ مجدداً ۳۸۸ تا ۴۰۳ ه.ق) سه فرزند دارد به نام‌های اسکندر، دارا و منوچهر / منوچهر (۴۰۳ تا ۴۲۱ ه.ق) / انوشیروان (۴۲۱ تا ۴۲۲ مجدداً ۴۳۳ تا ۴۳۵ ه.ق) / کیکاوس (۴۴۱ تا ۴۸۳ ه.ق) / گیلانشاه (۴۸۳ تا ۴۸۶ ه.ق) (رک: لین پول، ۱۳۶۳: ۱۲۴).

۲-۲-۲. دیلمیان

دیالمه فارس (نام و سال به قدرت رسیدن): عمادالدله ابوالحسن علی ۳۲۰ ه.ق / عضالدوله ابوشجاع خسرو ۳۳۸ ه.ق / شرفالدوله ابوالفوارس شیرذیل ۳۷۲ ه.ق / صمصامالدوله ابوکالیجار مرزبان ۳۷۹ ه.ق / سلطانالدوله ابوشجاع ۳۸۸ ه.ق / عمادالدوله ابوکالیجار مرزبان ۴۱۵ ه.ق / ابونصر خسرو فیروز رحیم (۴۱۷ تا ۴۴۰ ه.ق). (رک: همان ۱۲۶ - ۱۲۷). آخرین امیر دیالمه عراق و اهواز و کرمان بهاءالدوله ابونصر فیروز ۳۷۹ ه.ق نام دارد و آخرین امیر دیالمه عراق ابونصر فیروز (۴۴۰ تا ۴۴۷ ه.ق) است نیز آخرین امیر دیالمه ری و همدان و اصفهان مجدالدوله ابوطالب رستم (۳۸۷ تا ۴۲۰ ه.ق) و آخرین امیر دیالمه کرمان ابومنصور فولادستون (۴۴۰ تا ۴۴۸ ه.ق) بودند. همچنین در میان دیالمه کاکویه در کردستان از سه فرزند علاءالدوله محمد دو نفر به نام‌های گرشاسپ در همدان و نهاوند و سومی فرامرز نام داشت (۴۳۳ تا ۴۴۳ ه.ق) (رک، همان: ۱۲۷ - ۱۳۰).

۲-۲-۳. پادشاهان غزنوی

اولین فرمانروایان غزنوی آلپتگین و سبکتگین هستند که اسامی سنتی ترکی دارند؛ اما چون راه کسب مشروعیت برای حکومت، اسلام‌گرایی و رضای دل خلیفه می‌شود، آن‌ها نیز ملبس به مظاهر فرهنگ عربی - اسلامی می‌شوند و تحت تأثیر آن، نام‌هایی عربی - اسلامی بر فرزندان خود می‌گذارند، محمود و مسعود و ابراهیم و محمد و ... اما پس از مدتی وقتی احساس می‌شود ادامه حکومت بر ایرانیان، جز با ارزش قائل شدن به مبانی فکری و اندیشگانی ایرانی ممکن نیست و پس از متأثر شدن از روح زمانه و ذهنیت عامه ایرانی و جذب شدن غزنویان در فرهنگ ایرانی، جدا از انجام دادن رسوم و آداب ایرانی، نام‌گذاری فرزندان سلاطین غزنوی نیز به سمت نام‌های

ایرانی گرایش می‌یابد. به‌گونه‌ای که اسم یکی از سلاطین اواخر غزنوی «فرخزاد» است. صاحب اصلی این نام از مفسران اوستا در زمان ساسانیان بوده است و در شاهنامه به وی اشاره شده است. نیز بهرام‌شاه و خسروشاه و خسروملک از اسامی ترکیبی است که از شاهنامه اقتباس شده و اسامی آخرین حاکمان سلسله غزنوی است.

اسامی سلاطین غزنوی که دارای نام ایرانی بودند، به‌این ترتیب است: فرخزاد جمال‌الدوله (پانزدهمین سلطان، ۴۴۴ تا ۴۵۱ ه.ق) شیرزاد کمال‌الدوله (هیجدهمین سلطان، ۵۰۸ تا ۵۰۹ ه.ق) بهرام‌شاه عین‌الدوله (بیستمین سلطان، ۵۱۲ تا ۵۴۷) خسروشاه معزالدوله (بیست و یکمین سلطان، ۵۴۷ تا ۵۵۵ ه.ق) خسروملک تاج‌الدوله (بیست و دومین و آخرین سلطان، ۵۵۵ تا ۵۸۲ ه.ق) (رک: لین‌پول، ۱۳۶۳: ۲۵۹ تا ۲۶۰). «اتحاف اشعار شعرا به صاحب‌منصبان بلندپایه و سپه‌سالاران ارتش، اطلاعاتی درباره اسامی آنان به دست می‌دهد. اینان با القاب مختلفی نظیر امیر، سرهنگ و سپه‌سالار معرفی می‌شوند؛ اما شگفت‌آور است که در میان این صاحب‌منصبان اسامی ترکی مشخص کم‌تر وجود دارد. اسامی نمونه‌وار بیشتر نظیر بهرام، ماهو و کیکاوس یا نام‌های اسلامی‌اند» (باسورث، ۱۳۷۸: ج ۲/ ۳۵۶-۳۵۷).

۲-۲-۴. حاکمان سلجوقی

سلاجقه به چند دسته تقسیم می‌شوند؛ اما سلاجقه بزرگ (۴۲۹ تا ۵۵۲ ه.ق) بیشتر اسامی ترکی - اسلامی دارند. در میان سلاجقه دیگر اسامی ایرانی دیده می‌شود که از جمله آن‌ها سلاجقه کرمان هستند. این نام‌گذاری با جعل نسب آن‌ها به افراسیاب و سرزمین توران متناسب است. توران‌شاه (۴۷۷ ه.ق)، ایران‌شاه (۴۹۰ ه.ق) ارسلان‌شاه (۴۹۴ ه.ق) و بهرام‌شاه (۵۶۳ ه.ق) از میان سلاجقه کرمان اسامی ایرانی دارند (رک: لین‌پول، ۱۳۶۳: ۱۳۵).

سلاجقه روم از جهت گرایش به نام‌های ایرانی و اسامی شاهنامه‌ای از دیگر سلاجقه پیشی دارند. آن‌ها که از (۴۷۰ تا ۷۰۰ ه.ق) حکومت داشته‌اند، نام هشت نفر از نوزده تن سلاطین‌شان به این صورت است: غیاث‌الدین کیخسرو اول (۵۸۸ ه.ق)

کیخسرو اول، مجدداً (۶۰۱ ه.ق) عزالدین کیکاوس اول (۶۰۷ ه.ق) علاءالدین کيقباد اول (۶۱۶ ه.ق) غياث‌الدین کیخسرو ثانی (۶۴۴ ه.ق) عزالدین کیکاوس ثانی (۶۴۳ ه.ق) غياث‌الدین کیخسرو ثالث (۶۶۶ ه.ق) و علاءالدین کيقباد ثانی (۶۹۶ تا ۷۰۰ ه.ق) (رک، همان: ۱۳۷-۱۳۸).

۲-۲-۵. حاکمان محلی

غیراز این سلسله‌ها، در بین حکومت‌های محلی و مدعیان حکومت نیز شاهد نام‌گذاری‌های ایرانی - شاهنامه‌ای هستیم و از آنجا که نام‌گذاری از بارزترین نمادهای گرایش‌های فکری و ذهنی و زبانی است، نام‌گذاری فرزندان امرا به نام‌های ایرانی - شاهنامه‌ای در دوره اوج تعصبات دینی و مذهبی، نشان از عمق نفوذ ذهنیت ایرانی در جامعه و در طبقه اعیان دارد تا آنجا که «در دوره ملکشاه سلجوقی، شروانشاهی با فریبرز بوده است که سکه‌هایی نیز از او در دست است ... و بعد از فریبرز دور سلطنت به پسرش منوچهر رسید و بعد از او به برادرش افریدون که به دست گرجیان کشته شد (۵۱۴ ه.ق) و پسرش منوچهر ثانی که معاصر خلیفه المقتفی (۵۳۰ تا ۵۵ ه.ق) بود به سلطنت رسید. مهم‌ترین دوره سلطنت شروانشاهان در دوره منوچهر ثانی و چند تن از جانشینان او بود. نام عده‌ای از سلاطین شروان در کتب تاریخ یا در سکه‌ها مذکور است، مانند فریبرز بن افریدون بن منوچهر و فرخزاد بن منوچهر و گرشاسپ بن فرخزاد که هر سه معاصر خلیفه الناصر (۵۷۵ تا ۶۲۲ ه.ق) بوده‌اند» (صفا، ۱۳۶۹: ج ۲/ ۴۲-۴۳).

سلسله اتابکان یزد (۵۳۶ تا ۷۱۸ ه.ق) نیز به دست سام بن وردان روز که از طرف سلطان سنجر به اتابکی یزد گماشته شده بود، شکل گرفت (رک، همان: ۳۹).

در میان روآدیان (از امرای محلی آذربایجان) که اصلاً از مهاجران عرب بوده‌اند و نسب خود را به روآد بن مثنی الاذری می‌رسانند، یکی از اعیان آنان ابوالهیجا منوچهر نام دارد. «بیشتر پادشاهان شدادی اسامی ایرانی مانند شاپور و منوچهر و شاهنشاه داشتند و برای فرزندان خود اسامی ایرانی انتخاب می‌کردند. لشکری (از پادشاهان

شدادی) برای هر چهار پسر خود اسامی باستانی انوشیروان، اردشیر، گودرز و منوچهر برگزید. شدادیان اگر گاهی از اسامی عربی مانند فضل یا حتی محمد استفاده می‌کردند، به آن شکل ایرانی فضلون و مملان می‌دادند» (شمس، ۱۳۹۳: ج ۸/ ۳۵۱). از شدادیان گنجه این پادشاهان مشهور هستند: محمد بن شداد (۳۴۰ تا ۳۴۴ ه.ق.)، لشکری بن محمد (۳۶۰ تا ۳۶۸ ه.ق.)، فضلون بن محمد (۳۶۸ تا ۳۷۵ ه.ق.)، موسی بن فضلون (۴۲۲ تا ۴۲۵ ه.ق.)، لشکری بن موسی (۴۲۵ تا ۴۴۱ ه.ق.)، انوشیروان بن لشکری (۴۴۱ تا ؟ ه.ق.)، ابوالسوار پسر فضلون (۴۵۹ تا ؟ ه.ق.)، منوچهر بن ابوالسوار (۴۵۷ تا ؟ ه.ق.)، فضلون بن ابوالسوار (۴۵۹ تا ۴۸۱ ه.ق.).

در بین پادشاهان غوری نیز چهارمین و هفتمین پادشاه این سلسله «سام» نام دارند که از نام‌های ایرانی - شاهنامه‌ای است. سام به دینی از خاندان گرشاسپ و نام جد رستم جهان‌پهلوان است. این در حالی است که غوریان از نژادی ترک بوده‌اند. نکته مشترک درباره نام‌های پادشاهان همه سلسله‌ها این است که هر چه به پایان حکومت‌ها نزدیک‌تر می‌شویم، تمایل به نام‌گذاری ایرانی بیشتر می‌شود و این به چند دلیل است: نخست آنکه این حکومت‌ها کم‌کم با فرهنگ ایرانی خوگیر می‌شوند؛ دوماً حکومت خلفای بغداد رو به ضعف و سستی می‌رود، بنابراین قادر نیست مثل گذشته و دوران اوج قدرت از فشار حداکثری برای القای فرهنگ عربی - اسلامی در مقابل فرهنگ ایرانی استفاده کند؛ سوماً در دوره ضعف حکومت‌ها که قدرت لشکری و نظامی کم‌تر شده و به طبع نیازی به تأیید خلفا هم نیست، ملت و فرهنگ ایرانی و ملی به‌عنوان آخرین دستاویز برای ادامه حاکمیت مورد توجه واقع می‌شود. همه این دلایل وقتی در کنار ذهنیت ایران‌گرای عامه قرار می‌گیرد، روح زمانه را متأثر می‌سازد و به رفتارهای طبقه حاکم جهت خاصی می‌دهد.

۳. نتیجه‌گیری

آنچه در باب نام‌گذاری‌ها در میان طبقات حاکم جامعه گفته شد، به‌خوبی نمایانگر تأثیر ذهنیت و پندارهای عامه و روح زمانه بر افکار و اعمال طبقه حاکم و اعیان است.

هرچند باید رفتارهای حاکمان را نشانه‌ای از ایدئولوژی و جهان فکری‌ای دانست که معتقد به آن هستند؛ اما بررسی اعمال آن‌ها از دیدگاه تاریخ ذهنیت عامه نشان می‌دهد که معتقدات و افکار طبقه حاکم که بر رفتارشان تأثیرگذار است، خود متأثر از ذهنیت و معتقدات و پندارهای عامه است و اساساً باید پذیرفت اغلب رفتارهای حاکمان در فضای اندیشگانی جامعه‌ای شکل می‌گیرد که حاکم آن هستند و جامعه تحت حاکمیتشان چنین رفتاری را می‌پسندد؛ بنابراین رفتارهای عامه و اعیان از جهان واحد فکری و فرهنگی برمی‌آید.

درباره دوره غزنوی و سلجوقی هم که دوره مورد مطالعه این پژوهش است و در واقع قدرت مطلق به دست آن‌هاست، دیده شد که در فضای اندیشگانی جامعه و ذهنیت عامه، گرایش به نمادها و مفاهیم ایرانی در قالب برساخت‌های متفاوتی از فرهنگ و سیاست شکل گرفت و در نمودهایی چون رواج آیین‌های ایرانی، نسب‌سازی‌ها و نام‌گذاری‌های ایرانی به جلوه آمده است. آنچه در این میان بسیار نقش محوری دارد، شاهنامه است که از طرفی توانسته است خود در میان ذهن و زبان عامه و معتقدات مردمی شکل بگیرد و پاسخی به تمایلات ذهنی و زبانی جامعه در فضای اندیشگانی و روح ملی دوران خود باشد و از طرفی پس از خلق شدن، به‌عنوان نمادی از ذهنیت و زبان ملی و ایرانی در میان عوام و خواص توانسته است، جواب‌گوی ذهنیت ملی در فضاهای متفاوت فکری و در زمانه‌های مختلف میان ایرانیانی باشد که همواره آن را به‌عنوان سند هویت ملی خود حفظ کرده‌اند و این مقبولیت آن قدر گسترده است که از پندارهای عامه به رفتارهای اعیان راه‌یافته و در ذهن و زبان طبقه حاکم بیگانه جای‌گیر شده است تا آنجا که اسامی شاهنامه‌ای بر فرزندان خود می‌گذاشتند.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. استنفورد، مایکل (۱۳۸۷)، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
۲. باسورث، ادmond کلیفورد (۱۳۷۸)، *تاریخ غزنویان* جلد اول و دوم، ترجمه حسن انوشه، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۳. برک، پیتر (۱۳۸۹)، *تاریخ فرهنگی چیست*، ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
۴. باترفیلد، هربرت (۱۳۸۵)، «*تاریخ‌نگاری*» در *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها (مطالعاتی درباره گزیده‌های از اندیشه‌های اساسی)*، جلد دوم (دوره سه‌جلدی)، ترجمه سهیلا کریم‌بیگی‌داریان، تهران: سعادت.
۵. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات در ایران* (جلد اول - از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی)، تهران: انتشارات فردوس.
۶. کاسیرر، ارنست (۱۳۸۲)، *اسطوره دولت*، ترجمه یدالله موقن، تهران: هرمس.
۷. لین پول، استانی (۱۳۶۳)، *تاریخ طبقات سلاطین اسلام* (با جداول تاریخی و نسب‌های ایشان)، ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب.
۸. مختاری، محمد (۱۳۷۹)، *حماسه در رمز و راز ملی*، تهران: توس.

مقاله‌ها

۱. آرزومندلیالکل، مصطفی و قاسم‌زاده، سید علی (۱۴۰۰)، «*تاریخ ذهنیت و مطالعات شاهنامه*»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال هفدهم، شماره اول، پیاپی ۳۱-۳۸.
۲. ازغندی، علیرضا و عبدالمهدی مستکین (۱۳۹۲)، «*نقش شاهنامه فردوسی در تکوین هویت و نحوه نگرش بین‌المللی انسان ایرانی*»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره ۷، پیاپی ۳۷، صص ۹-۳۲.

۳. افشار، ایرج (۱۳۵۵)، «شاهنامه از خطی تا چاپی»، ماهنامه هنر و مردم، شماره ۱۶۲، صص ۱۷ - ۴۵.
۴. خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۵)، «هویت ایرانی در شاهنامه»، فصلنامه علمی - پژوهشی نامه فرهنگستان، ۴/۸، دوره پانزدهم، پیاپی ۳۲، صص ۷۶-۶۹.
۵. سرافرازی، عباس (۱۳۹۲)، «شاهنامه و صفویان (رواج اسامی شاهنامه‌ای در عصر صفوی)»، مجموعه مقاله‌های همایش شاهنامه و پژوهش‌های آیینی، به کوشش فرزاد قائمی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، صص ۲۹۹ تا ۳۰۸.
۶. شارتیه، רוژه (۱۳۷۷)، «تاریخ فرهنگی: رابطه فلسفه و تاریخ»، تاریخ معاصر ایران، ترجمه حسینعلی نوذری، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۰۱ تا ۱۳۰.
۷. شمس، اسماعیل (۱۳۹۳)، «شدادیان»، تاریخ جامع ایران، جلد هشتم (دوره بیست‌جلدی)، گروه مؤلفان، گروه مترجمان، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ویراستار صادق سجادی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. صص ۳۱۳ - ۳۶۸.
۸. وایسیجر، هربرت (۱۳۸۵)، «رنسانس: مکتوبات دوره رنسانس و تاریخ‌نگاری»، فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها (مطالعاتی درباره گزیده‌ای از اندیشه‌های اساسی)، جلد دوم (دوره سه‌جلدی)، ترجمه صالح حسینی، تهران: انتشارات سعادت، صص ۱۳۶۱-۱۳۶۶.

لاتین

1. Burke, Peter.(1998), «mentality» In Global Encyclopedia of Historical Writing: K – Z, ed.D. R. Woolf. Taylor & Francis
2. Hegel, G.W.F (1975), «Aesthetics», Translated by T. M. Knox, Oxford U.P, PP. 1040-1090.
3. Hutton, Patrick H (1991)»The History of Mentalities: The New Map of Cultural History«.History and Theory, 20 (3), PP: 237–259.